

بیشتر منتقدان، صاحب نظران و حتی خود داستان نویسان کودک و نوجوان، در چند سال اخیر از نوعی در جازدن و عقب ماندگی نویسندگان ایرانی نسبت به مخاطبان سخن گفته اند. شمار ترجمه های خوب نیز باعث شده که کودکان و نوجوانان، بیشتر به سوی آثار نویسندگان خارجی گرایش داشته باشند. البته این مشکل، در داستان های کودکان بیش از نوجوانان به چشم می خورد.

نکته ای را که باید گوشزد کرد، افزایش نوعی ادبیات بی مایه و غیرصمیمی است که نویسندگان می کوشند با تصنع و با زبان و تکنیک به ظاهر نو، این آثار را «مدرن» جا بزنند. اما این آثار تنها نوعی زبان بازی غیرخلاق و به دور از هرگونه نوآوری و

انتقادی عصر روشنگری شکوفا می شود و با تناقضات و بحران های خویش، هم چنان به پیش می رود و ظهور اندیشه های پست مدرن نیز نه نفی آن، که نشانه بحران مدرنیته است که فقط و فقط بر پایه انتقاد پی گیر و اندیشه نقاد می تواند بحران را اگر نه حل، بلکه دست کم دامنه آن را کنترل کند و ادبیات کودک نیز به عنوان یک ژانر یا گونه ادبی، بر چنین بستری پا گرفته و بالیده است و پویایی خود را هم چنان می تواند حفظ کند. جدا از موافقت و یا مخالفت ما با چنین روند و راستایی، «مدرنیته» و «ادبیات مدرن» نیز شتری است که جلوی در منزل ما هم خوابیده و این نکته ای است که همه ما که در عرصه ادبیات کودک فعالیت داریم، ضروری است به آن توجه داشته باشیم تا در کنار هم و دست در دست هم، ادبیاتی سزاوار کودکان و نوجوانان این مرز و بوم خلق کنیم!

نیست که آن ها را باید «کودک بهانه» گفت؛ آثاری که کودک را وسیله می کنند تا حرف های بزرگسالانه خود را - اعم از سیاسی و یا غیرسیاسی - بزنند. داستان به گونه ای چندمعنایی نوشته شده است و هر مخاطب می تواند به راحتی با آن ارتباط بگیرد، و معنای ویژه خود را از متن استنباط کند؛ بی آن که برداشتش غلط باشد و این البته، به معنای موافقت نگارنده با «آشوب معنایی» و «برداشتهای بی شمار»، از همه متون ادبی نیست!

عنوان داستان، خود تعلیق برانگیز و پرکشش است و خواننده را به دنبال خود می کشد تا بداند که «روزی که مثل روزهای دیگر نبود»، چگونه روزی بوده و چه اتفاقی در آن روز به وقوع پیوسته. طرح داستان منسجم است و اسکلتی قرص و محکم را پی افکنده و همه اجزای آن از طریق زبانی شیوا و روان، به هم جوش خورده است.

تاریشه در آب است امید ثمری هست!

○ شهرام اقبال زاده (رازآور)

- عنوان کتاب: روزی که مثل روزهای دیگر نبود
- نویسنده: مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: سولماز کشاورزی آزاد
- ناشر: ایران بان
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
- بها: ۱۰۰۰ تومان



ارزش های زیبایی شناختی است. آری کودکان و نوجوانان ما به آثار نو، نگاه نو، سوژه نو و ... هزاران چیز «نو» دیگر نیاز دارند. واقعاً اگر می خواهید «نو» یا به قول خودتان «مدرن» بنویسید، باید نگاه نو و اندیشه «مدرن» داشته باشید.

بدون اندیشه انتقادی مدرن و پیوند نزدیک با نیازهای جدید کودکان و نوجوانان، نه می توان «مدرن» نوشت و نه نوآوری کرد. به قولی، نگاه «مدرن» را «می توان به منزله تجربه مدرن ها از مدرنیته تلقی کرد. از این نظر، معنای مدرنیته از کوشش برای دست یافتن به معنای آن جدا نیست. پس مدرنیته، خود بازگوکننده حرکت ذهن مدرن است در جهت شکل دادن به ذهنیت خود»^۱ آشکار است که «مدرنیته» با عقل گرایی

باری، غرض از این ذکر «مصیبت»، بارقه های امیدی است - که در میان جمود و رکود موجود - به چشم می خورد. نمونه ای از آن را قبلاً در اثر گیرا و نگاه انتقادی حسین نوروزی، در اثری کودکانه و زیبا به پیرامون خود دیده بودیم؛ یعنی داستان «یه خونه که حالا مال ماست». اکنون نیز نویسنده با استعداد دیگری از نسل جوان، خانم مرجان کشاورزی، داستان قابل تأملی - برای کودکان هفت تا هفتاد ساله - با عنوان «روزی که مثل روزهای دیگر نبود»، نوشته است که با هم مرور می کنیم. این داستان هرچند به ظاهر کودکانه به نظر می رسد و با زبانی ساده و جملاتی راحت و روان نوشته شده و کاملاً برای مخاطبان کودک خود قابل فهم است، معنایی ژرف و فلسفی و انسان شناختی نیز دارد. با وجود این، از زمره آثاری

اما ببینیم طرح داستان چگونه است و منطق داستان چگونه پیش می رود: «یک خانه بود کوچک و قشنگ کنار دیوار خانه یک باغچه بود» حال که گشایش داستان را دیدیم که بیانگر نوعی تعادل اولیه است، روند پیشرفت داستان چگونه است. ناگهان مشاهده می کنیم که در کنار این خانه و باغچه: «ساقه نازک پیچکی، سر از خاک باغچه بیرون آورده بود. هرکس از آن جا می گذشت، می گفت: چه خانه کوچک و قشنگی». هرچند تحولی کوچک به وجود آمده و «ساقه

آرمان خواهی، به اهداف بزرگ - اما نه خیالی - دست یافت. با وجود این، نویسنده چرخه زندگی را از آن فراتر می برد و با یک پایان بندی قوی، استمرار زندگی را نشان می دهد.

پیچک بر اثر تلاش و پایداری بسیار، سرانجام خسته و فرتوت و زرد می شود، اما به گونه ای دیگر به زندگی خود ادامه می دهد و خواننده مشتاق می تواند چگونگی استمرار این زندگی را خود با خواندن داستان پی بگیرد. آن چه من به عنوان یک خواننده از این داستان فهمیدم، این نکته است که انسان هرچقدر ضعیف و شکست هرچقدر بزرگ و خرابی هرچقدر گسترده باشد، چنانچه چراغ امید



را در خانه دل برافروزیم، می توان ضعفها را برطرف و شکستها را جبران و خرابیها را آباد کرد. آری، «تا ریشه در آب است امید ثمری هست!».

آنچه طبق معمول ناگفته ماند، صحبت از طرحهای کتاب است که کار این قلم نیست، اما با شناخت حسی و ذوقی خود، آن را زیبا و گیرا یافتیم!

پاورقی:

۱ - جهانگل، رامین: مدرن‌ها، ناشر؟ و... ص ۲.

قول عامیانه «کمرش شکسته است» و بدون هیچ گونه تکیه گاه استواری - یعنی دیوار - واقعاً چه امیدی به ادامه زندگی می تواند داشته باشد؟ اما پیچک هنوز امیدوار است؟ زیرا ریشه اش در خاک مانده است. هرچند رهگذران فقط در ظاهر ویرانی را می بینند و از آن سخن می گویند.

پیچک ریشه در خاک و نگاه به آسمان دارد و از روزن دیوار فروریخته و درهم شکسته، «نور خورشید» را می بیند و این استعاره ای برای گذر از این روزهای تلخ و تاریک مدفون در زیر خاک و آوار!

باری، بر اثر امیدواری و ایستادگی، پیچک رشد می کند و ساقه و برگ خود را بر سراسر دیوار فروافتاده می گسترده و آن چنان سبز و زیبا می شود که: «هرکس از آن جا می گذشت،

نازک پیچکی سر از خاک باغچه بیرون آورده»، و هنوز کسی قادر نیست این پیچک کوچک را ببیند یا دست کم به آن توجهی ندارد و حتی دیوار خانه نیز که نیم نگاهه از سر بزرگواری یا تخبتر به آن دارد، می گوید: «تو چه قدر کوچکی!» اما واکنش پیچک کوچک، از خردمندی و شکیبایی او نشان دارد. او بی هیچ گونه پرخاشگری، با منانت پاسخ می دهد:

«یک روز بزرگ می شوم،

آن قدر بزرگ

که تو و همه ی دیوارهای این خانه را

در آغوش بگیرم.»

واکنش مثبت و پاسخ دوستانه پیچک کوچک، دیوار را به برخورد مثبت تر، اما هنوز با شک و تردید، وامی دارد: «دیوار خندید:

بدون اندیشه انتقادی مدرن و پیوند نزدیک با نیازهای جدید کودکان و نوجوانان، نه می توان «مدرن» نوشت و نه نوآوری کرد

داستان به گونه ای چندمعنایی نوشته شده است و هر مخاطب می تواند به راحتی با آن ارتباط بگیرد، و معنای ویژه خود را از متن استنباط کند؛ بی آن که برداشتش غلط باشد و این البته، به معنای موافقت نگارنده با «آشوب معنایی» و «برداشتهای بی شمار» از همه متون ادبی نیست!

می گفت:

چه پیچک سبز قشنگی!

پیچک بزرگ و بزرگ تر می شود و:

«سبز و زیبا و

پربرگ،

تا این که همه خانه را

در آغوش گرفت.

دیگر نه ویرانه ای معلوم بود

و نه دیوارهای شکسته

هرکس از آن جا می گذشت، می گفت:

به! چه تپه سبز قشنگی!

اما نویسنده، به این تعادل پایانی کلاسیک بسنده نمی کند؛ هرچند که توانسته است نشان دهد که در پی هر شکست، گسست و یا نومیدی، می توان با ایستادگی و پی گیری و پایداری و

آن وقت من یک دیوار سبز می شوم!» باری، پیچیک صبورانه و آرام، ساقه اش را به دیوار تکیه می دهد و با او دوست می شود و روزها از پی هم سپری می شوند، اما روند حوادث همواره یک نواخت پیش نمی رود و گاه تحولاتی ناگهانی رخ می دهد:

«تا این که یک روز،

که مثل روزهای دیگر نبود،

زمین لرزید و لرزید.»

بر اثر زمین لرزه، خانه ویران می شود و ساقه پیچک می شکند. درواقع، تعلیق داستانی از این نقطه شروع می شود. با چنین «کن فیکونی»، دیگر چه امیدی به زندگی هست؛ هنگامی که دیوار با همه استواری اش فروریخته، پیچک کوچک و جوانی که ساقه اش در همان جوانی شکسته و به